جلسه 414

یکشنبه 27/10/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که ظاهر خطاب نهی از عبادت و یا معامله ارشاد به فساد آن است. مثلا ظاهر لاتتم فی السفر فساد تمام فی السفر هست. چون هدف از عبادت تقرب الی المولی است یا به امتثال امر و یا به تحصیل غرض او که منتهی به سقوط امر وبرائت ذمه می شود. وقتی می گویند لاتتم فی السفر یعنی این راه را نرو، تمام فی السفر شما را به هدف متوقع از عبادت نمی رساند. هدف متوقع از عبادت تقرب الی المولی است که تحصیل غرض مولا هست. شما با نماز تمام فی موضع القصر به این هدف نمی رسید. نه اینکه فقط متعلق امر نیست ولی شاید مسقط امر باشد. نخیر، مسقط امر هم نیست یعنی تحصیل غرض مولا را هم که موجب سقوط امر باشد نمی کند.

اما نهی از شیئی در عبادت یا معامله، مشهور گفته اند ظاهر است در ارشاد به مانعیت، ولکن در برخی از فروع فقهی به این قاعده ملتزم نشده اند کما ذکرنا بالامس. مثلا نهی از خروج از مکه بعد از عمره تمتع و قبل از حج تمتع حمل بر نهی نفسی کرده اند. ولی ممکن است گفته بشود که این خلاف قاعده ظهور نعی در مانعیت است در این موارد. اگر گفتند نماز جعفر دو تا دور رکعتی است و لایتکلم بین الصلاتین مثلا، این ارشاد است به مانعیت تکلم بین الصلاتین. در لایخرج من مکة هم همین مطرح می شود. ولذا آقای زنجانی فتوی داده اند (نه احتیاط واجب) که خروج از مکه بین عمره تمتع و حج تمتع عالما عامدا مبطل عمره تمتع است. ولکن مشهور این را قبول ندارند.

اقول: به نظر ما حق با مشهور است. مرحوم آقای خوئی در موسوعه 15/422 راجع به تکتف در نماز فرموده: به نظر ما تکتف اگر به قصد جزئیت آورده شود مبطل نماز است علی القاعدة، چون می شود زیاده عمدیه فی الصلاة. هر فعلی به قصد جزئیت فی الصلاة آورده بشود و جزء نباشد برای صلاة مصداق زیاده است ولو شانه کردن محاسن در اثناء نماز به قصد جزئیت زیاده فی الصلاة است. اما اگر تکتف به قصد جزئیت آورده نشود صرفا به قصد خضوع و خشوع لله آورده شود مبطل نماز نیست.

بعد فرموده است: نگوئید در صحیحه محمد بن مسلم آمده است: ذلک التکفیر لاتفعل. (تکفیر یعنی پوشاندن چیزی. در حال تکتف بخشی از سینه پوشیده می شود توسط کف دو دست). مرحوم آقای خوئی فرموده نفرمائید ظهور نهی از شیئی در مرکب در ارشاد به مانعیت است. چرا این را نگوئیم؟ ایشان فرموده است بخاطر اینکه این ظهور در جائی است که این فعل حرام نفسی نباشد. تکتف به قصد خضوع وخشوع لله در نماز مصداق تشریع محرم است. وقتی که نهی از آن می کنند دیگر ظهور در ارشاد به مانعیت ندارد.

حالا مرحوم آقای خوئی خودش به این مطلب خودش ملتزم نشده است در جاهای دیگر، مثلا در لایطوفن بالبیت عریان با اینکه عریان بودن حرام نفسی است در حال طواف، چون حتما ناظر محترمی هست و یا لاقل در معرض این است که ناظر محترمی باشد، در عین حال از لایطوفنّ بالبیت عریان ایشان ارشاد به مانعیت عریان بودند در حال طواف فهمیده است. در مقابلش آقای زنجانی گفته اند نه، این ظهور در ارشاد به مانعیت ندارد. اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام را فرمود در روز عید قربان در مکه که همه حاجی ها در روز عید آنجا جمع می شدند اعلام کن که الا لایطوفنّ بالبیت عریان و لایدخلنّ المسجد الحرام مشرک بعد هذا العام. آقای زنجانی درست هم همین است که فرموده اند این ظهور در ارشاد به مانعیت ندارد. اگر حرام تکلیفی هم بود همینجور صحبت می کردند. اگر می خواستند نهی بکنند تکلیفا از طواف عریانا بالبیت همین را می گفتند. یا در مثال تکتف ما عرض می کنیم اگر می خواستند بگویند تکتف در نماز حرام تکلیفی است، خب همین را می فرمودند که ذلک التکفیر لاتفعل. چه ظهوری دارد در ارشاد به مانعیت؟

پس مشهور اینکه همه جا تطبیق نکرده اند این قاعده را که ظهور نهی از شیئی در مرکب ارشاد به مانعیت است، برای این بود که گاهی تناسب حکم و موضوع در ذهن عرف احتمال نهی نفسی را مطرح می کند و احتمال نهی نفسی وقتی عرفی شد چه ظهوری دارد خطاب نهی از شیئی در مرکب در ارشاد به مانعیت. نوعا تاسب عرفی با مانعیت است، والا اگر تناسب عرفی با حرمت نفسیه هم بود خطاب مجمل می شود.

حالا اگر خطاب مجمل شد چه می کنیم؟ علم اجمالی تشکیل می شود. مثلا یکی از مثالهای دیروز نهی از تأخیر صلاة طواف بود از طواف که لاتؤخرها بساعة. این مجمل است. نمی دانیم استظهار حضرت امام درست است که این نهی، نهی تکلیفی محض است، ولذا اگر ده روز بعد هم مکلف نماز طواف را بخواند حجش مشکلی پیدا نمی کند. عصیان کرده است در این تأخیر. یا استظهار مرحوم آقای خوئی درست است که لاتؤخرها بساعة ظهور دارد در ارشاد به مانعیت، ولذا طواف باطل است. علم اجمالی منعقد می شود که یا تأخیر نماز طواف حرام نفسی است و یا مبطل طواف هست، واین علم اجمالی منجز است، باید احتیاط بکنیم، اولا اگر طواف کردیم هر چند این طواف به دلمان نمی چسبد وآن را روزهای بعد اعاده خواهیم کرد اما احتیاطا نماز طواف را بخوانیم، شاید موالات عرفیه واجب نفسی باشد و به تعبیر دیگر تأخیر نماز طواف حرام نفسی باشد. از طرف دیگر اگر هم تأخیر انداختیم نماز طواف را، احتیاط کنیم طواف را هم اعاده کنیم قضاءا لحق العلم الاجمالی.

اقول: ما یک راه حلی پیشنهاد کرده ایم، گفته ایم اگر خطاب "فلیطوفوا بالبیت اعتیق" اطلاق داشته باشد به لحاظ ماده، که کل ما صدق علیه الصواف فهو صحیح. خب اطلاق ماده می گوید من این طوافم عرفا طواف است، اصالة الاطلاق می گوید مشروط به این نیست که نماز طواف را بعد از طواف فورا بخوانم کما علیه السید الامام. به اصالة الاطلاق در فلیطوفوا تمسک می کنم اثبات می کنم عدم مانعیت تأخیر نماز طواف را، چون مانعیت قید زائد است، خلاف اصالة الاطلاق است در فلیطوفوا بالبیت العتیق. علم اجمالی منحل می شود، آنوقت متعین می شود که ما بگوئیم فرمایش امام درست است که تأخیر نماز طواف مانع نیست از صحت طواف، فقط حرام نفسی است. اگر ما در اطلاق اینقدر سخت گیری نکردیم که به تعبیر مرحوم آمیرزا کاظم تبریزی رض از بس این اطلاقها را مناقشه می کرد گاهی شوخی می کرد می فرمود ما با قرآن میانه نداریم، آن کسی که هر آیه ای ببیند در اطلاقش اشکال کند که با قرآن میانه ندارد. چرا این آیات اطلاق نداشته باشد؟ فلیطوفوا بالبیت العتیق اطلاق دارد دیگر. پس اماره داریم بر نفی مانعیت ولی اماره نداریم بر نفی حرمت نفسیه. خب این اماره علم اجمالی را منحل می کند. (حالا بحث اطلاق یا اجمال در این آیه بحث فقهی است، بنده عرض می کنم که یک راه حلی هست که اگر کسی قائل شد به اطلاق در آیه فیطوفوا بالبیت التعتیق یا در روایات آمره به طواف، به این اطلاق تمسک می کند در نفی مانعیت. کما اینکه شما به همین اطلاق تمسک می کنید می گوئید مثلا در طواف شرط نیست که انسان بین البیت و المقام طواف کند، چون طواف خارج المقام هم عرفا طواف است. و هکذا).

حالا در مثال تکتف اگر خطاب لاتفعل مجمل شد، آنجا راه دیگری هم هست برای انحلال علم اجمالی. نمی دانیم تکتف حرام است یا مبطل است و مانع است. خب ما علم تفصیلی داریم به اینکه تکتف حرام است تشریع است، همانطور که مرحوم آقای خوئی فرموده که تکتف حرام نفسی است و تشریع است. باز علم اجمالی منحل می شود به علم تفصیلی به حرمت نفسیه تکتف، برائت از مانعیت آن جاری می کنیم، دیگر نیازی به اطلاق در خطاب صل نیست. علم اجمالی با علم تفصیلی به حرمت نفسیه تکتف بکونه تشریعا و اصل برائت از مانعیت تکتف منحل می شود.

یا در مثال لایطوفن بالبیت عریان، قطعا عریان بودن در طواف حرام نفسی است. اصالة البراءة از مانعیت عریان بودن نسبت به صحت طواف جاری می شود.

این راه حل در این مسأله.

سؤال وجواب: در مثال تأخیر نماز طواف از طواف بطوری که موالات عرفیه مختل بشود اگر نبود اطلاق فلیطوفوا، کما اینکه آقایان در ذهنشان این است که این آیات در مقام بیان نیست علم اجمالی منجز است. چرا؟ برای اینکه هر کدام از این اجتمالها مستلزم تکلیف زائد است. چطور؟ اگر تأخیر نماز طواف حرام نفسی باشد اثرش این است که من نماز طواف را تأخیر می اندازم اصلا نمی خوانم می گویم این طواف به دلم نمی چسبد می خواهم فردا اعاده کنم. خب این حرمت نفسیه تأخیر نماز طواف است که می گوید نخیر، شرعا اینطواف محکوم به صحت است، واجب تکلیفی است همین الان نماز طواف بخوانی، حالا می خواهی فردا اعاده کنی اعاده بکن ولی نماز طواف را باید بخوانی. این اثر زائد تکلیف نفسی است. در حالی که مرحوم آقای خوئی می گوید نه، شما که می خواهی فردا طواف را اعاده کنی چه لزومی دارد که امروز نماز طواف بخوانی؟. مانعیت هم اثر زائد دارد. اثر زائد مانعیت این است که اگر من نماز طواف را تأخیر انداختم به اندازه ای که موالات عرفیه مختل بشود خب این حکم به مانعیت است که مشکل زا و تکلیف آفرین است و می گوید اعد طوافک. پس هر کدام از دو احتمال چه احتمال حرمت نفسیه و چه احتمال مانعیت مستلزم تکلیف زائد است، یعنی علم اجمالی به احد التکلیفین و این منجز است.

التنبیه الثانی: مرحوم صاحب عروه، محقق نائینی، مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای صدر می گویند: النهی الغیری عن العبادة لایقتضی الفساد. النهی النفسی عن العبادة هو الذی یقتضی الفساد.

و این را ما باید بحث کنیم. چون این بحث ثمرات زیادی دارد. ما قبلا عرض کرده ایم که نهی نفسی از عبادت بعنوانها که واضح است که مقتضی فساد است. آنی که محل بحث است نهی غیری از عبادت است، ویکی هم نهی از عنوانی که منطبق بر عبادت است مثل نهی از غصب. عمده اثر در این بحثها واقع می شود.

پس ببینیم آیا صحیح است که نهی غیری از عبادت لایقتضی الفساد؟

اول مثال بزنیم، سه مثال می زنیم که در فقه مطرح است:

مثال اول: در خود عروه در بحث حج صاحب عروه فرموده است: کسی که مستطیع شد برای حجة الاسلام، رفت اجیر شد برای حج نیابی از دیگران. این حج نیابی محل بحث است که آیا صحیح است یا صحیح نیست. صاحب عروه می گوید یک وقت فکر نکنید که بخاطر اینکه امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است، پس امر به حجة الاسلام مقتضی نهی از این حج نیابی است و النهی مقتض لفساد العبادة. ایشان در جواب فرموده است که: النهی الغیری لایقتضی الفساد.

این مثال اول را ما تحت عنوان دیگری هم در جزوه مطرح کرده ایم که: گاهی واجب مضیق با واجب موسع یا مستحب تزاحم می کنند. واجب مضیق مثل همین حجة الاسلام با مستحب یعنی حج نیابی تزاحم می کنند. یا واجب مضیق با یک واجب موسعی تزاحم کرد. مثل اینکه اول اذان ظهر دید مسجد نجس است، این تطهیر مسجد واجب مضیق است. رفت مشغول نماز شد که واجب موسع است. خب گفته می شود که امر به ازاله مقتضی نهی از صلاة در اول وقت است، والنهی الغیری عن العبادة باید ببینیم هل یقتضی فساد هذه الصلاة أم لا. چون گفته می شود این صلاة ضد خاص واجب مضیق است به نام ازالة النجاسة عن المسجد، وبنابر اینکه ضد خاص مسجد نهی دارد این نماز هم نهی دارد، در حالی که این نهی غیری است.

پس مثال اول شد تزاحم واجب مضیق با مستحب یا واجب موسع.

مثال دوم: تراحم بین دو واجب مضیق ولکن احدهما اهم است. مثل اینکه در ضیق وقت هم نماز آیات بر او واجب شد و هم نماز فریضه اش را نخوانده است. خب نماز فریضه ضیق وقت هست اهم است، نماز فریضه را بخوان نماز آیات را بگذار قضاء بشود بعدا بخوان. حالا این آقا می گوید این نماز فریضه را که همیشه در خدمتش هستیم امروز نماز آیات بخوانیم. خب این نماز آیات نهی غیری دارد طبق قول به اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده. نهی غیری مقتضی فساد نماز این آیات هست یا نیست؟ محل بحث است.

مثال سوم: اگر عبادتی علت تامه حرام بود. مثل اینکه اگر بروی با آب سرد غسل کنی خدای نکرده یک هفته بیمار می شوی سینوسهایت چرک می کند کلیه ها مشکل پیدا می کنی مستلزم ضرر بلیغ است. خب ضرر بلیغ را که آقایان حرام می دانند، ولو مطلق ضرر حرام نباشد بر نفس اما ضرر بلیغ و مهم را حرام می دانند. خب این غسل به ماء بارد علت تامه حرام است. چه چیز باعث این بیماری شد؟ همین غسل با آب سرد. خب علت تامه حرام نهی غیری دارد طبق نظر مشهور. باید ببینیم نهی غیری از عبادت مقتضی فساد آن هست یا نیست.

این مثالهای بحث.

ما در ابنتدا تکلیفمان را با آقای صدر روشن کنیم. می گوئیم جناب آقای صدر! اینکه دیگران مثل صاحب عروه و محقق نائینی وآقای خوئی ره گفته اند نهی غیری از عبادت مقتضی فساد نیست، ما از آنها توقع این مطلب را داشتیم کما سنبیّن. اما شما چطور در بحث های دیگر مثل بحوث 3/ 83 گفتید که ذکرنا مرارا أن النهی الغیری لایقتضی الفساد. خب جناب آقای صدر! شما باید قائل بشوید که نهی غیری از عبادت مقتضی فساد است. چرا؟ برای اینکه مثلا در همین مثال نماز در اول وقت که مزاحم ازاله است، این نماز اول وقت نهی غیری دارد، و نهی غیری هم تعلق گرفته است به عنوان این نماز طبق نظر آقای صدر. چرا؟ برای اینکه تصریح می کند می گوید نهی غیری به عنوان ذاتی فعل تعلق می گیرد نه به عنوان ضد الواجب یا علت تامه حرام تا بعد بگوئید اجتماع امر ونهی مع تعدد العنوان جائز است. آقای صدر صریحا می گوید که ما معتقدیم که اگر این نماز در اول وقت که مزاحم ازاله است نهی غیری داشته باشد این نهی غیری متعلقش الصلاة فی اول الوقت است. همین عنوان. حیثیت ضد واجب بودن حیثیت تعلیلیه است که نهی غیری تعلق می گیرد به عنوان ذاتی این عمل که صلاة فی اول الوقت است. یا در مثال علت تامه حرام، می گوید نهی غیری تعلق می گیرد به عنوان ذاتی این حکم نه به عنوان العلة التامة للحرام. اصلا می گوید نهی تعلق می گیرد به عنوان الغسل بالماء البارد. این نظر ایشان است که صریحا گفته است. اگر آقای صدر این را نمی گفت، می گفت نهی تعلق می گیرد به عنوان ضد الواجب، به عنوان علت تامه حرام، خب آنوقت ایشان ممکن بود بگوید من قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستم مع تعدد العنوان. ولی مشکلی نیست، خطاب امر خست خطاب نهی از عنوان ضد الواجب یا علت تامه حرام هم هست. اجتماعشان جائز است. اگر اینجور بود مشکلی نبود، چون آقای صدر می گوید وقتی که اطلاق امر هست نهی به عنوان آخر که قابل جمع است با عمرو به نظر من، واین هم نهی غیری است، نهی غیری موجب استحقاق عقاب بر مخالفت نیست، مبعد عن المولی بنفسه نیست. ولذا آن بیان ایشان در صلاة فی المکان المغصوب که گفت چون داعی شیطانی مقرون به داعی رحمانی است لذا این نماز باطل است آن بیان هم اینجا نمی آید. داعی شیطانی یعنی عصیان، یعنی کون الفعل مستحقا للعقاب علیه و مبعدا عن المولی، آن هم که در نهی غیری نمی آید، چون نهی غیری مخالفتش موجب استحقاق عقاب نیست که چرا تو نهی غیری را تخلف کردی. مکلف عقاب زائدی بر آن نمی شود. اگر آقای صدر می گفت نهی غیری تعلق گرفته است به عنوان ضد الواجب یا علت تامه حرام، خب قبول می کردیم حرف ایشان را که نهی غیری مقتضی فساد نیست. چون اجتماع امر ونهی جائز و نهی غیری هم که عصیانش عقاب زائد ندراد، مبعد عن المولی نیست پس مشکل آن اجتماع داعی شیطانی و داعی رحمانی در صلاة مغصوب پیش نمی آمد. ولی چه کنیم که صریحا مرحوم آقای صدر گفته نهی غیری به عنوان ذاتی فعل تعلق می گیرد. شارع گفته لاتصل فی اول الوقت عند وجوب ازالة النجاسة عن المسجد. و این با اطلاق صل جمع نمی شود. خود ایشان گفت که خطاب صل اقتضاء دارد حب به صلاة را، صل یعنی صلاة محبوب من است. و این را هم آقای صدر گفت که حب به جامع مستلزم حب به کل فرد هست من افراد هذا الجامع علی تقدیر ترک سائر الافراد. این را گفت یا نگفت؟ گفت وقتی آدم حب دارد به یک جامعی مثلا حب به شرب الماء دارد، دو تا آب هم در مقابلش هست، یعنی حب دارد به شرب این آب الف علی تقدیر ترک شرب آب ب، و حب دارد به شرب آب ب علی تقدیر ترک شرب آب الف. اینها را آقای صدر گفت دیگر. خب معنایش این است که صل یعنی حب به صلاة فی اول الوقت علی تقدیر ترک الصلاة فی غیر اول الوقت.

آقای صدر! شما خودتان اینها را گفتید، گفتید چطور می شود که صلاة فی اول الوقت هم محبوب مولا باشد علی تقدیر ترک سائر الافراد من الصلاة، و هم مبغوض مولا باشد. بالاخره مبغوض غیری هم مبغوض است، خود آقای صدر این را تصریح می کند، می گوید اجتماع حب وبغض فی شیئ واحد محال است ولو احدهما نفسی باشد و دیگری غیری باشد. اینها متن بحوث است. چون بالاخره بغض غیری هم بغض است. بالاخره مولا از این نماز اول وقت اگر نهی غیری به آن تعلق گرفته بدش می آید. یا در غسل به ماء بارد که علت تامه اضرار حرام هست بدش می آید، ولو ملاک بغض غیری است. چطور می تواند از چیزی که بدش می آید خوشش هم بیاید؟

پس جناب آقای صدر! این برهان هایی که شما گفتید باید منتهی بشود به اینکه النهی الغیری عن العبادة یقتضی الفساد نه لایقتضی الفساد. چون نهی غیری تعلق می گیرد به عنوان این نماز در اول وقت یا به عنوان غسل به ماء بارد که علت تامه اضرار به نفس است. و بغض این نماز در اول وقت مثلا یا غسل به ماء بارد با حب این فرد علی تقدیر ترک سائر افراد واجب جمع نمی شود. ولذا خطاب صل نمی تواند شامل این نماز در وقت ازاله بشود. خطاب اغتسل نمی تواند شامل غسل به ماء بارد بشود. چون خطاب اغتسل می گوید غسل محبوب مولاست. یعنی غسل به ماء بارد علی تقدیر ترک غسل به ماء حار محبوب مولاست. آنوقت چطور می تواند این غسل به ماء بارد هم محبوب مولا باشد و هم مبغوض مولا باشد ولو به قول خود شمای آقای صدر ولو کان احدهما نفسیا والآخر غیریا.

پس چه جور اینجا فرمودید که ذکرنا مرارا النهی الغیری لایقتضی الفساد؟

بقیة الکلام انشاءالله فردا.